

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء
سال بیست و سوم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره‌ی ایلخانان

احمد فضل‌نژاد^۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۳/۳/۱۳

چکیده

یکی از پیامدهای مهم تهاجم مغولان و استقرار دولت ایلخانی در ایران، رشد و گسترش تاریخ‌نگاری و گرایش‌های تازه در تاریخ‌نگاری ایرانیان است. در این دوره، برخی تاریخ‌نگاران ایرانی ضمن توجه به جهان‌گشایی مغولان و خلق حماسه‌های تاریخی، در یک کنش رنسانسی به بازخوانی حماسی‌ترین دوره در روایات ملی ایرانیان، یعنی عصر کیانی روی آوردند و در رویکردی آگاهانه، به انطباق آن با دوره‌ی ایلخانان پرداختند. در این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی و براساس تفسیر متون و منابع، سه مرحله‌ی تلاش دانشوران ایرانی در جهت بازآفرینی عصر کیانیان در دوره‌ی مغول مورد بررسی قرار گرفته و مهم‌ترین رویدادها، منابع و ذهنیت تاریخی نمایندگان هر مرحله ارزیابی شده است. مرحله‌ی نخست،

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، afazlinejad@yahoo.com

تفسیر مورخان از هجوم مغول به مثابه‌ی تحقق هجوم تورانیان است که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه مانند پهلوانان کیانی در پیکار با تورانیان شناخته می‌شود. مرحله‌ی دوم، تشبیه ایلخانان به کیانیان و جغتاییان به تورانیان و تأکید مورخان بر جنگ‌های خارجی ایلخانان به‌عنوان تلاش برای دفاع از مرزهای ایران‌زمین است. در این مرحله، ابقا به‌دلیل جنگ‌های طولانی‌اش با دشمنان شرقی و غربی، دارایشخصیتی کیانی می‌شود و در جایگاه کیخسروی قرار می‌گیرد. مرحله‌ی سوم، دوره‌ی ایلخانان مسلمان - از غازان تا ابوسعید - است که دانشوران ایرانی با سرودن حماسه‌های تاریخی به تلاش برای انطباق رویدادها و اقدامات شاهان ایلخانی به‌ویژه غازان با کیانیان می‌پردازند. حماسه‌های تاریخی ظفرنامه (اثر حمدالله مستوفی) و غازان‌نامه (از نوری اژدری) دو نمونه‌ی برجسته در بازخوانی سیمای کیانیان در این مرحله از تاریخ مغول به‌شمار می‌آیند. علاوه‌بر این، هنرمندان، نویسندگان و دیوانیان ایرانی با پژوهش‌های گسترده در شاهنامه و نسخه‌برداری‌های متعدد از آن، به اقدامی بی‌سابقه در جهت احیای روایات ایرانی و ارائه‌ی تصویری حماسی از دولت ایلخانان در برابر دشمنانشان دست زدند. نسخه‌ی حمدالله مستوفی از شاهنامه در کنار سرودن ظفرنامه و همچنین تهیه‌ی شاهنامه‌ی بزرگ مغول و شاهنامه‌های کوچک در دربار ایلخانان و آل اینجو در فارس از آن جمله‌اند.

واژه‌های کلیدی: کیانیان، ایلخانان، جهانگیرنامه، ظفرنامه، غازان‌نامه، شاهنامه‌ی بزرگ مغول.

۱. مقدمه

در پژوهش حاضر، ضمن بررسی چرایی و چگونگی بازشناسی سیمای کیانیان در ذهنیت تاریخی دانشوران ایرانی عصر مغول، و تفسیر بازتاب آن در تاریخ‌نگاری و حماسه‌های ملی و تاریخی این دوره، از منظری دیگر به تاریخ ایران در دوره‌ی مغول پرداخته می‌شود

که می‌توان آن را رویش دوباره‌ی مفهوم «هویت ایرانی» از دل خاکستر ویرانه‌های هجوم مغولان با گرایش به بازآفرینی حماسی‌ترین دوره‌ی تاریخ ایران تلقی کرد. به عبارت دیگر، دوره‌ی ایلخانان در ایران با توجه به بازتاب مؤلفه‌های عصر کیانی در روایت‌های تاریخی این دوره می‌تواند پیش‌درآمد تحقق «هویت ایرانی» در دوره‌ی صفوی و پذیرش نظریه‌ی تداوم هویت ایرانیان در دوره‌ی اسلامی پنداشته شود. بیشتر محققان مفهوم «هویت ایرانی» و هویت جمعی با «تصور ایرانی‌بودن» در معنای یکپارچه‌ی سیاسی، قومی، دینی، زبانی و مکانی را ابداع دوره‌ی ساسانیان می‌دانند. براساس این، هدف ساسانیان برانگیختن غرور ملی، دفاع در برابر بیگانگان و تلاش برای ساختن قباله‌ی تاریخی برای دولت خود بود و برای این کار، تاریخی منسجم، مرکب از افسانه‌های آفرینش و دودمان‌های اسطوره‌ای و حماسی پیشدادی و کیانی تدوین کردند (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۴۸).

البته، این دیدگاه می‌تواند مورد نقد و پرسش قرار گیرد؛ زیرا ساسانیان را به‌نوعی تدوینگر و نه سازنده‌ی عناصر هویتی ایرانی می‌توان تلقی کرد. به هر حال، با توجه به این رویکرد، دوره‌ی ایلخانان از نظر تلاش دانشوران ایرانی، در امتداد اندیشه‌ی تاریخی ساسانیان قلمداد می‌شود و این دوره از جهت مفهوم‌شناسی هویت ایرانی، نوعی کنش رنسانسی به‌مثابه‌ی آگاهی تاریخی دانشوران ایرانی شناخته می‌شود. نمایندگان این کنش رنسانسی، سیاست‌مداران، تاریخ‌نگاران، حماسه‌سرایان و هنرمندانی بودند که اغلب در خدمت دربار ایلخانان برای ارائه‌ی روایتی ایرانی از تاریخ مغول می‌کوشیدند. این دیدگاه هگل مبنی بر اینکه قومی که تاریخ ننویسد، تاریخ هم نخواهد داشت، معطوف به این نکته است که ذهنیت و آگاهی تاریخی ضروری‌ترین لازمه‌ی تاریخ‌نویسی است (احمدی، ۱۳۸۷: ۸۱-۸۲). بنابراین، برخینخبگان ایرانی در این دوره نه تنها به بازخوانی هویت ایرانی پرداختند؛ بلکه با نوعی تاریخ‌سازی از تاریخ مغول، برای حفظ هویت خود در آن دوره‌ی پرآشوب کوشیدند. پژوهشگری در شاهنامه که با حمدالله مستوفی آغاز می‌شود و نتیجه‌ی آن به‌دست دادن نسخه‌ی بسیار باارزش از حماسه‌ی ملی ایران است، تقلید از شاهنامه و قرار دادن نام ایلخانان بر جای شاهان باستانی و مقایسه‌ی دشمنان ایلخانان با دشمنان دودمان کیانی و ساسانی، کاربرد گسترده‌ی نام ایران و ایرانیان و شاهان ایلخانی به‌عنوان مدافعان

این سرزمین در آثار دانشوران برجسته‌ای مانند رشیدالدین فضل‌الله (در جامع‌التواریخ و مکاتبات) و حمدالله مستوفی (در ظفرنامه)، تأکید فراوان بر قلمرو باستانی ایران «از جیحون تا نیل» در آثار مورخان این دوره و به کارگیری عنوان «ایران‌زمین» در کنار «ایران‌شهر» ساسانی، از مواردی است که می‌تواند نشانه‌هایی از توجه آگاهانه‌ی بخشی از نخبگان ایرانی این دوره به هویت تاریخی خود باشد.

بسیاری از مورخان شکل‌گیری شخصیت قومی هر ملتی را متضمن پیدایش مفهوم دوگانه‌ی «ما» در مقابل «دیگری» می‌دانند؛ تصویری که از آن به مرزبندی خودساخته^۱ تعبیر شده است (Armstrong, 1982:3-4). این دوگانه‌ی «ما» در مقابل «دیگری» در فرایندهای تاریخی امکان بازتولید و بازخوانی یافته است و می‌تواند هر بار به تقویت حس همبستگی قومی و احیای هویت تاریخی بینجامد.

در این پژوهش ضمن بررسی این دوگانه در تاریخ و ذهنیت ایرانیان، شکل‌گیری آن در دوره‌ی مغول به‌عنوان بخشی از برنامه‌ی مورخان ایرانی در جهت بازآفرینی عصر کیانی تلقی شده و به چگونگی تحول و جابه‌جایی آن در جهت هویت‌سازی از تاریخ ایران پرداخته می‌شود. براساس این، نقش نخبگان فراهم آوردن زمینه‌های حرکت از «آگاهی به من» به جانب «آگاهی به ما» برای احیای هویت ایرانی قلمداد می‌شود (ر.ک: معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۲۸).

در این پژوهش سه پرسش مهم مطرح شده که با ارائه‌ی شواهد و منابع تاریخی و تفسیر و تحلیل آن‌ها، پاسخ‌هایی مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی و همچنین، ذهنیت کنشگران دوره‌ی مورد نظر داده می‌شود. پرسش اول، پرسش اصلی پژوهش و دو پرسش دیگر بلکه برخاسته از آن است:

۱. چه عواملی موجب بازنمایی سیمای کیانیان در متون تاریخی و حماسی دوره‌ی مغول شد؟

۲. مراحل جایگزینی مفهوم ایران در برابر توران در این دوره چگونه بود؟

۳. نمایندگان و متون اصلی بازتاب‌دهنده‌ی سیمای کیانیان در این دوره کدام‌اند؟

پس از مرور ابعاد هویت‌یابان در دوره کیانیان، موضوع اصلی در سه مرحله تاریخ مغول در ایران بررسی می‌شود: مرحله نخست از تهاجم مغولان به فرمان‌دهی چنگیز (۶۱۷ق) تا هجوم هلاکو (۶۵۴ق)، مرحله دوم از سقوط خلافت عباسی و تأسیس دولت ایلخانان در ایران (۶۵۶ق) تا آغاز دوره ی غازان و مرحله سوم از دوره ی غازان (۶۹۴ق) تا پایان سلطنت ابوسعید و فروپاشی ایلخانان (۷۳۶ق). این تقسیم‌بندی براساس پرسش اول و دوم صورت گرفته و متضمن ویژگی‌های اصلی موضوع مورد مطالعه است.

۲. کیانیان؛ عصر حماسی روایت ملی

براساس روایات ملی تدوین شده در دوره ساسانی، تاریخ ایران به چهار مرحله ی پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان دوره‌بندی می‌شود. خاورشناسان و محققان ایرانی پژوهش‌های گسترده‌ای درباره‌ی چندوچون و امکان انطباق پیشدادیان و کیانیان با دودمان‌های ماد و هخامنشی انجام داده‌اند (ر.ک: مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۸۵-۱۰۸). هر تل و هر تسفلد با قطعیت، دودمان هخامنشی را با کیانیان یکی دانسته و گشتاسب کیانی پادشاه حامی زرتشت را همان ویشتاسب پدر داریوش هخامنشی قلمداد کرده‌اند (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱-۱۰). شباهت‌های میان رویدادهای داستانی با وقایع تاریخی موجب شده است داستان‌های اواخر پیشدادی و اوایل کیانی مرحله ی ورود به تاریخ ایران تلقی شوند (پیرنیا، ۱۳۹۰: ۹۵).

دوره ی پیشدادی، عصر اسطوره‌ای و دوره ی کیانی عصر حماسی تاریخ ایران شمرده شده و در تاریخ ملی ایران، دوره ی کیانی مهم‌ترین مرحله ی تاریخ ایرانیان به‌شمار می‌رفته است. ساسانیان خود را از نسل آن‌ها می‌دانستند و دوران خود را مانند دوره ی کیانیان، سرشار از افتخار و حفاظت از مرزها و ارزش‌های ایران تلقی می‌کردند. این تصور پشتوانه ی ذهنی و عینی اطمینان‌بخشی داشت و با توجه به مؤلفه‌های هویتی مشترک میان عصر حماسی کیانیان و دوره ی تاریخی ساسانیان قابل تأمل بود. براساس روایات ایرانی، پادشاهان پیشدادی پادشاهان جهان بوده و دوره ی آن‌ها در واقع عصر جهان‌شاهی ایرانیان است. آن‌ها اگرچه ایرانی و نیای ایرانیان‌اند، بر تمام جهان حکمی‌رانند و پادشاهان هفت

اقلیم‌اند (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۱، ۴ و ۶). داستان پادشاهان پیشدادی نیز از هوشنگ تا گرشاسب، با داستان‌های هندی در آمیخته و میان ایرانیان و هندیان مشترک است و در این موضوع با داستان پادشاهان کیانی که جنبه‌ی ملی- ایرانی دارند، تفاوت دارد (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۷۸). براساس *شاهنامه* و روایات ایرانی، نخستین پادشاه کیانی کیکاووس و آخرین آن‌ها دارا پسر داراب و محبوب‌ترین شاه این دودمان نیز کیخسرو فرزند سیاوش بود. فردوسی (۱۳۸۴: ۱/ ۷۴۳-۸۵۴) افزون بر نیمی از *شاهنامه* را به دوره‌ی حماسی کیانیان پرداخته و بیش از ۳ هزار بیت از آن را به «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» اختصاص داده است.

عصر حماسی کیانیان دوره‌ی تکوین مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی ایرانیان است. علت توجه ویژه‌ی ساسانیان و همه‌ی حماسه‌سرایان روایات ایرانی به این دوره نیز همین نکته است. با نگاهی به ابعاد هویت ایرانی در دوره‌ی باستان- که برخی از آن‌ها تا دوره‌ی اسلامی نیز تداوم یافت- اهمیت دودمان کیانی برای ایرانیان روشن خواهد شد.

بعد مذهبی هویت ایرانی: در دوره‌ی ساسانی، آیین زرتشت به‌عنوان مذهب دولت و جامعه‌ی ایرانی رسمیت یافت و در برابر مسیحیت رومیان به‌مثابه‌ی ابزار هویتی نمایان شد (Gnoli, 1989: 151-153). برپایه‌ی روایات ملی ایران، نخستین پادشاهی که آیین زرتشت را پذیرفت و آن را تحت حمایت خود قرار داد، گشتاسب کیانی است. نخستین نبرد ایرانیان با دشمنان بر سر حفظ هویت دینی نیز در همین دوره روی داد. همچنین، کهن‌ترین نمایشنامه و تعزیه‌نامه‌ی ایرانی که به دست ما رسیده، یعنی متن پهلوی ساسانی *یادگار زریران*، مربوط به این رویداد است. *یادگار زریران* داستان جنگ گشتاسب، پادشاه ایران، با ارجاسب، پادشاه خیونان، بر سر حفظ آیین نو است (ماهیار نوایی، ۱۳۸۷: ۷). بلعمی (۱۳۸۶: ۶۰۰-۶۱۱) شرح این داستان را براساس نبرد ایرانیان و ترکان تفسیر کرده است. بنابراین، کیانیان نخستین پادشاهانی بودند که به «دین نو» گرویدند و به دفاع از آن در برابر دشمنان پرداختند.



بُعد سرزمینی هویت ایرانی: بعد جغرافیایی و سرزمینی از مهم‌ترین ابعاد هویت ملی است. تعیین محدوده و قلمرو کشور ایران و نام‌گذاری آن ضروری‌ترین اقدام برای شکل‌گیری هویت ایرانی بود. از این جهت نیز دوره‌ی کیانیان به‌عنوان دوره‌ی پادشاهان «ایران» در تاریخ‌روایی و ملی‌تبت شده است. ثعالبی (۱۳۸۵: ۶۲) نام‌گذاری بلاد و ولایات ایران و تعیین حدود هر کدام را به کیقباد، نخستین پادشاه کیانی، منسوب کرده است. ضمن اینکه براساس روایات ملی، مهم‌ترین رویدادهای دوره‌ی کیانی، مربوط به نبردهای ایران و توران و دفاع از سرزمین و مرزهای ایران است. در این دوره، انسجام علایق قبیله‌ای و تکامل آن به وفاداری‌های ملی و احساس تعلق به کشوری واحد با آرمان‌ها و تهدیدهای مشترک، در میان ایرانیان شکل گرفت. شورانگیزترین ابیات *شاهنامه* درباره‌ی ایران و دفاع از سرزمین و ارزش‌های فرهنگی آن، مربوط به این دوره است (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۲۲۷-۲۲۸).

بُعد سیاسی هویت ایرانی: پادشاهان کیانی پس از پیشدادیان، پادشاهان ایران‌اند و نه جهان. از زمان تقسیم جهان توسط فریدون، ایرج، کوچک‌ترین و محبوب‌ترین پسر وی، فرمان‌روای ایران می‌شود. روایات ملی و متون تاریخی دوره‌ی اسلامی مهم‌ترین ویژگی‌های فرمان‌روای ایرانی خوب را برشمرده‌اند: خردمندی، دین‌ورزی، دادگری، هنرمندی و فرهنگ‌پروری در کنار دارا بودن خون ایرانی. کیخسرو، پادشاه کیانی، در تمام روایات ملی شایسته‌ترین فرد دارای این ویژگی‌هاست. او در *اوستا* بیش از هر فرمان‌روای دیگری، مورد ستایش قرار گرفته و دلایل شایستگی سیاسی وی ذکر شده است (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۱/۴۹۹). از این رو، کیانیان علاوه بر حفظ هویت جغرافیایی ایران، با شیوه‌ی خاص فرمانروایی خود، نوعی هویت سیاسی نیز برای ایرانیان تعریف کردند.

بُعد تاریخی هویت ایرانی: منظور از بعد تاریخی، آگاهی مشترک افراد جامعه از گذشته‌ی تاریخی و احساس دل‌بستگی به آن و نوعی «هم‌تاریخی‌پنداری» است. در شکل‌گیری بعد تاریخی هویت ایرانی «نقطه‌ی عطف» هایتاریخی نقش اساسی داشته‌اند



(حیدری، ۱۳۸۳: ۳۴۴-۳۴۹). مفهوم ایران در برابر توران یکی از برجسته‌ترین آن‌هاست که در دوره‌ی کیانیان تکوین یافته است و موضوع محوری تمام روایات این دوره به‌شمار می‌رود. در چند مرحله‌ی مهم تاریخ ایران، این مفهوم دوگانه بازخوانی شده و به تقویت هویت ایرانی و آگاهی تاریخی انجامیده است.

نخستین بار ساسانیان با هدف تدوین تاریخ ملی ایران، به بازآفرینی فرهنگ و ارزش‌های عصر کیانی پرداختند. طی پادشاهی یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷م) و پیروز (۴۵۹-۴۸۴م) هپتال‌ها که از قبایل بیابان‌گرد شمال شرق بودند، حملات مکرری به سرزمین ایران و مراکز تمدنی آن صورت دادند (پروکوپیوس، ۱۳۶۵: ۲۰-۲۷). در زمان پادشاهی خسرو اول، انوشیروان، (۵۳۱-۵۷۹م) قبایل ترک به سرزمین ایران روی آوردند و به تدریج جنگ‌های ایرانیان با هپتال‌ها و ترکان به احیای داستان‌های پهلوانی ایرانیان و تورانیان و بازآفرینی حماسه‌های عصر کیانی کمک کرد. یکی بودن مسیر ورود ترکان و تورانیان داستانی به ایران از یک سو و همچنین شباهت نام تور و تورک (= ترک)، در یکی پنداشتن آن‌ها نقش اساسی داشت (قرشی، ۱۳۸۰: ۲۶۹).

مرحله‌ی دوم طی دوره‌ی اسلامی و در قرن چهارم و پنجم هجری صورت گرفت. ورود جنگاوران قبایل ترک و غز از مناطق شمال شرقی به داخل مرزهای ایران از علل اصلی آن بود. شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در عصر خلافت، و رشد و گسترش اندیشه‌های شعوبی نیز به این امر یاری رساند. در این دوره نیز چون این اقوام مهاجم در دشت‌های آسیای مرکزی زبان ترکی را رواج دادند و در سرزمین‌های ماوراءالنهر ساکن شدند، بار دیگر یکسان‌پنداری تور و ترک صورت گرفت. فردوسی که مهم‌ترین مروج این بازآفرینی است، تحت تأثیر همین جریان در شاهنامه با یکی دانستن ترک و توران، افراسیاب را ترک خوانده و او را سالار ترکان خطاب کرده است. مسعودی پیش از او به این تفاوت اشاره کرده بود: «مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیر تاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند، از همین جا آمده است» (۱۳۷۰: ۱/ ۲۲۱).

پس از فردوسی نیز کیانیان همچنان الگوی ایدئال حماسه‌سرایان و دوران آن‌ها عصر طلایی فرمان‌روایی ایرانیان شناخته شد. نظامی (۱۳۸۴: ۱/ ۶۶۶ و ۲/ ۹۸۳ و ۱۰۰۵) دوره‌ی کیانیان را عصر درخشش فضایل ایرانی و دوران آرمانی پادشاهان ایران می‌داند. با هجوم مغولان به ایران، سومین مرحله‌ی بازآفرینی مفهوم ایران و توران و توجه به عصر کیانیان آغاز شد. در این مرحله، علاوه‌بر احیای مؤلفه‌های آن دوره، مورخان و حماسه‌سرایان به انطباق رویدادها، شخصیت‌ها و حتی نظام سیاسی روزگار خود با دوران کیانیان پرداختند. دوره‌ی مغولان در ایران از منظر بازخوانی دوران کیانی در سه مرحله قابل بررسی است.

۳. مراحل بازنمایی سیمای کیانیان در دوره‌ی مغول

۳-۱. مرحله‌ی نخست، تحقق هجوم تورانیان

این مرحله با حمله‌ی چنگیز و سردارانش به ماوراءالنهر و خراسان در سال ۶۱۶ق آغاز شد و تا موج دوم هجوم مغولان به فرمان‌دهی هلاکو در سال ۶۵۴ق ادامه یافت. این دوره‌ی چهل‌ساله با ویرانی و نابودی شهرها و روستاها و کشتار جمع‌زیدی از اهالی ایران‌زمین به‌ویژه در ماوراءالنهر و خراسان و مناطق مرکزی ایران همراه بود. مردم شهرهای بخارا، سمرقند، خوارزم، نیشابور، بامیان، هرات و بعضی دیگر با مقاومت سرسختانه، سعی می‌کردند از ورود لشکر مغول جلوگیری کنند؛ اما پس از شکستن مقاومت، قتل‌عام فجیعی انجام دادند. چنگیز پس از فتوحات خراسان و ماوراءالنهر از راه کابل به بامیان و سپس سمرقند رفت و پس از تشکیل قوریلتایی در کنار سیحون، برای سرکوب شورش تنقوت‌ها روانه‌ی مغولستان شد. هنوز جنگ با شورشیان به پایان نرسیده بود که در سال ۶۲۴ق از دنیا رفت. از زمان مرگ چنگیز تا ورود هلاکو به ایران، امیران مغولی از جانب جانشینان چنگیز در مغولستان، بر ایران حکومت می‌کردند. ویژگی بارز جامعه‌ی ایرانی در این دوره، از هم‌پاشیدگی اجتماعی، نابودی ساختارهای نظام اقتصاد کشاورزی و فروریختن نظام فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی است.

برجسته‌ترین شخصیت سال‌های اولیه‌ی هجوم مغول، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بود که مقاومت‌های دلیرانه‌ی وی روحیه‌ی امید و ادامه‌ی حیات را در آن سال‌های دشوار در میان مردم زنده نگه‌داشت. او پس از جنگ و گریزهای متعدد و سفرهای جنگی فراوان به مناطق مختلف از جمله هند و گرجستان، در سال ۶۲۸ق در شمال دیاربکر با مغولان رویارو شد. در این نبرد، لشکریان او تارومار شدند و از خود وی اثری به‌دست نیامد.

اهمیت مبارزات سلطان جلال‌الدین از آنجاست که از نگاه بعضی مورخان، او نماینده‌ی پهلوان ایرانی در برابر تحقق دوباره‌ی هجوم تورانیان در این دوره بود. نخستین کسی که سعی در ارائه‌ی شخصیتی آرمانی از جلال‌الدین داشت، منشی او محمدبن احمد نسوی است. دو اثر وی سیرت جلال‌الدین منکبرنی و نفثة‌المصدر شرح روزگار تلخ و دشواری است که بر جلال‌الدین گذشت. او در سیرت جلال‌الدین نبرد خوارزمیان به‌ویژه سلطان جلال‌الدین را با مغولان از منظر نبرد مسلمانان با کفار- و نه ایرانیان در برابر تورانیان- شرح داده است. نفثة‌المصدر نیز شکوه‌نامه و رنج‌نامه‌ای است حاوی ماجراهایی که بر او و جلال‌الدین رفته است. این اثر که در سال ۶۳۲ق، چهار سال پس از کشته یا ناپدید شدن جلال‌الدین نگاشته شد، الهام‌بخش شکوه‌نامه‌های دیگر در دوره‌ی مغول شد. نسوی در این اثر ناپدید شدن جلال‌الدین را با کیخسرو کیانی مقایسه کرده است که از چینیان (= مغولان) انتقام گرفت و در مگاک رفت (نسوی، ۱۳۸۵: ۴۷).

نخستین اثری که از مبارزات سلطان جلال‌الدین روایتی حماسی ساخت و آگاهانه شخصیت پهلوانی ایرانی در نبرد با تورانیان از او را به‌تصویر کشید، تاریخ جهانگشای جوینی است که در ابتدای تأسیس حکومت ایلخانی تألیف شد؛ اما تاریخ وی معطوف به دوره‌ی هجوم مغولان تا ورود هلاکو (مرحله‌ی اول) است. شرح جوینی از هجوم مغولان و گزارش وی از مبارزات جلال‌الدین در برابر چنگیز مانند نگرش شاهنامه به تورانیان و مبارزه‌ی پهلوانان ایرانی در برابر آنهاست. نشانه‌های روشنی در تاریخ جهانگشا وجود دارد که بیانگر نگاه دقیق جوینی به شاهنامه و انتخاب زیرکانه‌ی ابیات آن در ذکر رویدادنگاری اوست. تمام ابیات شاهنامه که در تاریخ جهانگشا در ذکر رویدادهای هجوم مغولان به کار رفته، گلچین شده از رویدادهای حماسی جنگ‌های ایران و توران است و شرح و تفسیر

جانب‌دارانه‌ی جوینی نیز آن را تأیید می‌کند. اوبه‌صراحت هجوم چنگیز را مانند هجوم افراسیاب تورانی و دفاع جلال‌الدین را مانند پهلوانی‌های رستم، سهراب و اسفندیار در دفاع از ایران در برابر تورانیان تعبیر می‌کند. جوینی در ذکر نبرد پروان و مبارزه‌ی پیروزمندانه‌ی جلال‌الدین ضمن ارائه‌ی تصویری حماسی از این رویداد، ابیاتی از شاهنامه مربوط به نبرد افراسیاب با پهلوانان ایرانی را نقل می‌کند و پس از بیان هر رویداد مهم، بخشی از صحنه‌های پیکار تورانیان با ایرانیان را از شاهنامه مثال می‌آورد. در این ابیات، همه‌جا چنگیز در چهره‌ی افراسیاب ظاهر شده و جلال‌الدین در چهره‌ی رستم، اسفندیار و دیگر پهلوانان ایرانی (جوینی، ۱۳۸۷: ۲/ ۴۷۸-۴۸۳).

در تاریخ جهانگشا یک بار از ایران نام برده شده که جوینی در بیتی از شاهنامه ضمن شرح استقبال مردم اصفهان از جلال‌الدین، ذکر کرده‌است. این بیت در شاهنامه مربوط به جنگ رستم و تورانیان ضمن داستان رستم و سهراب است (همان: ۵۰۷). او در شرح دلاوری‌های جلال‌الدین در گرجستان بار دیگر به شاهنامه رجوع می‌کند و پهلوانی‌های رستم را به‌خاطر می‌آورد (همان: ۵۱۱):

همی گفت هر کس که این رستم است و یا آفتاب سپیده‌دم است

اشارات متعدد در تاریخ جهانگشا به نبرد پهلوانان ایران و توران و انطباق آن با هجوم مغولان، آگاهانه و زیرکانه بود. جوینی نخستین تاریخ‌نگار ایرانی دوره‌ی مغول است که با توجه به علاقه‌ی مغولان به حفظ نام خود در تاریخ و در پی سقوط دستگاه خلافت عباسی و استقلال سیاسی و فرهنگی ایران، نوعی وظیفه‌ی مشروعیت‌بخشی به امپراتوری مغول برعهده‌ی او نهاده شد. او به همین منظور، علاوه‌بر مثال‌های مکرر از شاهنامه، اشارات روشنی درباره‌ی خاستگاه مغولان و انطباق آن‌ها با سرزمین افراسیاب دارد (همان: ۱۴۹ و ۲۶۹).

تفاوت نگرش تاریخی جوینی در مقایسه با طبقات ناصری اثر منهاج سراج جوزجانی که تقریباً هم‌زمان با تاریخ جهانگشا تألیف شده (۶۵۸ق)، بسیار است. در طبقات ناصری هیچ نشانی از حماسه‌سازی از نبرد ایرانیان و مغولان نیست. جلال‌الدین سیمایی حماسی ندارد و هجوم مغولان در یک الگوی آخرالزمانی که پیامبر اسلام (ص) و بزرگان

دین آن را پیش‌بینی کرده بودند، تفسیر می‌شود (منهاج سراج جوزجانی، ۱۳۸۹: ۹۰/۲-۹۴). در مقابل، تاریخ‌نگاران دوره‌ی ایلخانی در ایران از قبیل رشیدالدین فضل‌الله همدانی، و صاف‌الحضره و حمدالله مستوفی، روایت جوینی از نبردهای جلال‌الدین و چنگیز را گزارش کرده‌اند. در مینیاتوری از نسخه‌ی جامع‌التواریخ در تبریز مربوط به سال ۷۱۴ق، نبرد جلال‌الدین در پروان به صورتی حماسی - آن گونه که جوینی گزارش کرده بود - به تصویر کشیده شده است (Kadol, 2009:181). همچنین، مستوفی ناپدید شدن سلطان جلال‌الدین را به معنای پایان شاهی ایرانیان تعبیر کرده و هجوم مغول و مقاومت وی را تحقق حماسه‌های عصر کیانی دانسته است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۳۷/۲، ۸۵۱، ۱۰۴۱ و ۱۰۷۱).

۲-۳. مرحله‌ی دوم؛ ایلخانان به‌مثابه‌ی کیانیان

مرحله‌ی دوم، از هجوم هلاکو به ایران در سال ۶۵۳ق و فتح سراسری ایران و سقوط بغداد آغاز شد و تا رویداد مهم به سلطنت رسیدن ایلخان مسلمان، غازان، ادامه یافت. در واقع این مرحله، دوره‌ی ایلخانان غیرمسلمان - به‌استثنای احمد تکودار - است. در سال ۶۵۱ق، هلاکو خان پس از تشکیل قوریلتهای شاهزادگان چنگیزی در مغولستان، فرمان حرکت به سوی ایران را از برادرش، منگوقاآن فرمانروای مغول، گرفت. سه مأموریت اصلی او در لشکرکشی به ایران از بین بردن دولت اسماعیلیان در ایران، تسلیم یا سرنگونی دستگاه خلافت عباسی و تصرف مناطق مصر و شام بود. او پس از آنکه در سال ۶۵۳ق از جیحون گذشت تا سال ۶۵۶ق، دو مأموریت نخست خود را با موفقیت به پایان رساند؛ اما در مورد مسئله‌ی مصر و شام ناکام ماند و مجبور به عقب‌نشینی شد. با تأسیس دولت ایلخانی توسط وی، دوران تازه‌ای در تاریخ ایران پس از اسلام آغاز شد. سقوط دستگاه خلافت عباسی استقلال فکری و سیاسی ایران را به‌دنبال داشت و بغداد و بین‌النهرین را به حاکمیت ایرانیان درآورد. این تحول در نظام سیاسی ایران شرایطی فراهم آورد که در موضوع نگرش دانشوران ایرانی به تاریخ کهن ایرانیان، به‌ویژه عصر حماسی کیانیان حائز اهمیت است. بخشی از این شرایط توسط خود مغولان فراهم شد. آن‌ها با برانداختن خلافت عباسی و استقرار در سرزمین پهناور ایران از جیحون تا فرات، عملاً به حاکمان جغرافیای یکپارچه‌ی

ایران تبدیل شدند و از آن در برابر دست‌اندازی‌های اولوس‌های دیگر خاندان چنگیزی به دفاع برخاستند.

در این مرحله، ایلخانان به‌عنوان یکی از اولوس‌های خاندان چنگیز با اولوس جغتای در ماوراءالنهر و اولوس جوجی (اردوی زرین) در دشت‌های روسیه بر سر حفظ قلمرو وارد جنگ‌های طولانی و فرسایشی شدند. این موضوع در تاریخ‌نگاری دوره‌ی ایلخانان بازتاب گسترده یافت. ویژگی‌های جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی اولوس جغتای در ماوراءالنهر، سطح مدنیت و شیوه‌ی لشکرکشی آن‌ها به قلمرو ایلخانان، برای تاریخ‌نگاران ایرانی یادآور هجوم صحراگردان باستانی و داستانی، از جمله تورانیان بود. اما مسئله‌ی دانشوران ایرانی این بود که چگونه مغولان حاکم بر ایران را در سیمای ایرانیان - کیانیان - ترسیم کنند. این تغییر و تبدیل باید هم در عالم نظر و هم در عمل صورت گیرد.

نخستین مورخ این دوره که در نگارش تاریخ خود مغولان را در امتداد دودمان‌های ایرانی قرار داد و فرایند انطباق را آغاز کرد، قاضی بیضاوی، مؤلف *نظام‌التواریخ*، است. او در قسم چهارم از کتاب خود باعنوان «سلاطین و ملوک»، نه طایفه از دودمان‌های حاکم بر ایران پس از اسلام را تا زمان خود گزارش کرده است که انتخاب آن‌ها نیز هوشمندانه است. نخستین دودمان ایرانی پس از اسلام را با صفاریان - و نه طاهریان که امارت از خلیفه گرفتند - آغاز کرده و طایفه‌ی هفتم را سلغریان فارس و سپس خوارزمیان و مغولان قرار داده است که شامل هلاکو و اباقا یعنی تا زمان حیات نویسنده است (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۸۵-۱۳۲). توجه او به سلغریان فارس نیز ناشی از اهمیت این دودمان ایرانی از نگاه بیضاوی است که خود متعلق به فارس و به‌عنوان قاضی الممالک فارس در خدمت اتابکان این ایالت بود (ملویل، ۱۳۸۷: ۱۹).

اثر بیضاوی می‌تواند نشانه‌ای از پایان یافتن «عصر بحران» و تبدیل ایلخانان به حاکمان ایرانی در برابر تورانیانی باشد که از این پس، این عنوان برای خاندان جغتایی در آن سوی جیحون به کار می‌رفت. بی‌جهت نیست که از این زمان تا پایان دوره‌ی ایلخانان، گروهی از مورخان ایرانی با تأکید، تمام حدود قلمرو ایران را از جیحون تا نیل یا جیحون تا فرات ذکر می‌کنند. در مورد تأکید بر حدود ایران در دوره‌ی ایلخانان، پیش از بیضاوی

خواجه‌نصیرالدین طوسی - که نقش مهمی در تثبیت و نظم سیاسی ایران در دوره‌ی هلاکو و اباقا داشت - در مقدمه‌ی *تنسوخ‌نامه ایلخانی* درباره‌ی اقدام منگوقاآن، بزرگ‌ترین رأی و نیکوترین عزم او را آن می‌داند که «این طرف آب جیحون تا به نهایت مغرب که واسطه‌ی ممالک عالم است به برادر خود پادشاه جهان ادام‌الله عظمه و بسط معده‌ی سپرد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: مقدمه). استقرار عملی ایلخانان در میان جیحون تا فرات و رؤیای ایلخانان برای رسیدن به مصر و مدیترانه با خاطره‌ی حاکمیت ایرانیان تانیل در عصر حماسی ایران (هخامنشیان / کیانیان) پیوند خورد و پس از آن به برنامه‌ی اصلی دیوانیان و تاریخ‌نگاران ایرانی تبدیل شد. اهمیت این مرحله، به‌ویژه دوره‌ی فرمان‌روایی هلاکو و اباقا در فرایند انطباق مغولان با ساختار سیاسی و هویتی ایرانیان چنان است که جرج لین از آن به «رنسانس ایرانی» یاد می‌کند. به عقیده‌ی وی، استواری نسبی سیاسی، حیات دوباره‌ی تجارت و بازرگانی، و قطعیت ماندگاری مغولان در ایران از دلایلی است که به این رنسانس ایرانی انجامید و در این زمینه، منابع باید دوباره ارزیابی شوند (Lane, 2003: 14.253).

طی دوره‌ی اباقا، امنیت مرزها مهم‌ترین مسئله‌ی دولت ایلخانی بود. در شمال، اردوی زرین تهدیدی دائمی به‌شمار می‌رفت. در جنوب غرب، حکومت ممالیک بر مصر و شام همواره موجب نگرانی بود و در شرق، فرمان‌روایان جغتایی ماوراءالنهر تهاجمات مکرری به قلمرو ایلخانان داشتند. در اوایل جلوس اباقا، لشکریان اردوی زرین به فرمان‌دهی بوقای و برکای خان، از راه دربند به قلمرو ایران هجوم آوردند. چند سال بعد، مغولان جغتایی به فرمان‌دهی براق، از جیحون گذشتند و دست به غارت خراسان زدند. در هر دو مورد، اباقا به دفع آن‌ها پرداخت و به حفظ حدود و ثغور قلمرو ایلخانی فرمان داد (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۲۷-۴۳۰). از آن پس، در تاریخ‌نگاری ایلخانی و تاریخ‌های محلی، اولوس جغتای به‌عنوان تورانیان در برابر ایلخانان - که اکنون بر جای کیانیان نشسته بودند - معرفی شدند (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۳۱-۳۳۲). مورخان دوره‌ی بعد آن را در تاریخ‌نگاری عصر مغول تثبیت کردند. مستوفی لشکر جغتای را «توران‌سپاه» نامید و ضمن اشاره به نامه‌ی قویلای به اباقا در تبریک دفع تورانیان، توصیه‌ی او را به اباقا نقل کرد:

از این پس ز ایران جدایی مجو به جز شادی و پادشاهی مجو

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۲ / ۱۲۷۹)

این همسان‌سازی نیز دلایلی داشت: نخست اینکه، محدوده‌ی جغرافیایی میراث چنگیزخان برای خاندان جغتایی از سمرقند تا بیش‌البیغ بود؛ یعنی مناطقی که ایرانیان همواره آن را اقامتگاه تورانیان تلقی می‌کردند. دیگر آنکه، جغتای که در رأس این خاندان قرار داشت، در میان فرزندان چنگیز به خشونت طبع مشهور بود و جانشینان وی نیز در ماوراءالنهر شیوه‌ی غارتگری و صحراگردی در پیش گرفتند؛ آن‌ها همواره به سرزمین‌ها و شهرهای آباد پیرامون خود از جمله هند و ایران هجوم می‌آوردند. درحالی که مغولان چین و ایران به سرعت یکجانشین شدند و تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت مناطق تحت سلطه‌ی خود قرار گرفتند (گروسه، ۱۳۸۷: ۵۳۵-۵۳۶).

تصویر اباقا به‌عنوان جانشین پادشاهان کیانی، از جنبه‌ای دیگر نیز مورد توجه است. در برخی روایات ایرانی، کیخسرو کیانی در آذرگشسب آذربایجان به مغاره‌ای رفت و ناپدید شد. در ابتدای هجوم مغول، مؤلف *تحفه‌الملوک* ضمن نقل روایت کیخسرو و ناپدید شدن وی، به یورش مغولان به دربند و آذربایجان اشاره کرده است: «[مغولان] تاختن بر سریر بردند و مغاره را خراب کردند و تخت کیخسروی را در هم شکستند و به تاراج بردند» (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۳۵) و چون اباقا برجای آذرگشسب تختگاهی ساخت، این تصور پدید آمد که او احیاگر دودمان کیانی و تخت کیخسروی است. تفسیر مورخان از این کاخ و تأکید بر ساخت آن بر خرابه‌ی کاخ کیخسرو مورد توجه محققان تاریخ مغول و میراث چنگیزخان قرار گرفته است (Komaroff, 2006: 94-110).

از این دوره حماسه‌ای ملی به‌جا مانده که داستانی از دوران کیانیان را به‌نظم درآورده است و از ابیات آن می‌توان فضای حاکم بر ذهنیت ایرانیان اهل قلم را دریافت. *جهانگیرنامه* داستان جنگ‌های جهانگیر، پسر رستم، است و با آنکه شباهت زیادی با داستان رستم و سهراب دارد، پایان آن تراژیک نیست و به آشنایی آن دو می‌انجامد. گوینده‌ی آن شاعری است گمنام به‌نام قاسم و متخلص به ماح که این منظومه را در شهر هرات سروده است. منظومه‌ی *جهانگیرنامه* برخلاف سایر منظومه‌های دوره‌ی مغول و تیموری، حماسه‌ای

ملی است و در آن از ستایش سلطانان زمانه خبری نیست. بخش‌های مهمی از این حماسه مربوط به ویرانگری‌های افراسیاب در ایران و نبردهای ایرانیان و تورانیان است (قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۸۵ به بعد). از داستان‌های دیگر این حماسه، روایت نبردهای ایرانیان با دشمنان مناطق غربی است. براساس این داستان، اردشیر حاکم بغداد به کاوس، پادشاه کیانی، نامه‌ای می‌نویسد و در آن ضمن خبر از هجوم سپاه بربر، از پادشاه ایران طلب یاری می‌کند:

بدان ای شه‌ن‌شاه ایران زمین	که آمد سپاهی ز بربر به کین
سپاهی همه بددل و بدنهاد	سپهدارشان کافری بدن‌نژاد
بود نام او عاد میشینه چشم	ز سر تا به پایش همه کین و خشم

(همان: ۱۹۰)

در این ماجرا جهانگیر، فرزند رستم، از کاوس شاه می‌خواهد که او را به نبرد با سپاه عادیان فرستد تا او نیز «مصر و شام» را به حاکمیت ایران درآورد (همان: ۱۹۳). ادامه‌ی این منظومه شرح نبردهای ایرانیان و «اردشیر بغدادی» با سپاه عاد و سپس حاکمان شام است. پس از پیروزی‌های پهلوانان ایرانی، رستم و دیگر پهلوانان به سوی مغرب می‌روند و آنجا را تحت حاکمیت کیانیان درمی‌آورند و این داستان تا پایان جهانگیرنامه ادامه دارد.

نکات اساسی این حماسه در مورد انطباق رویدادهای قرن هفتم هجری با دوره‌ی کیانیان از چند جهت است: نخست اینکه، جهانگیرنامه داستانی از دوره‌ی کیانیان را بازگو می‌کند که در دوره‌ی مغول سروده شده^۱ و انطباق این دو دارای اهمیت است. دیگر آنکه، اردشیر حاکمی ایرانی است که بر بغداد حکومت می‌کند و تابعی از پادشاه کیانی است. یادآوری این نکته ضروری است که پس از دوره‌ی ساسانیان، نخستین بار در دوره‌ی ایلخانان، ایرانیان بر بغداد و عراق عرب حکومت کردند و علاءالدین عظاملک جوینی سال‌ها در آنجا به آبادانی بین‌النهرین همت گماشت. نکته‌ی دیگر، شرح گسترده‌ی نبردهای ایرانیان با شامیان و تصرف مغرب است. جنگ‌های طولانی ایلخانان با شاهان مصر و شام در

۱. تاریخ دقیق سرایش جهانگیرنامه روشن نیست؛ اما براساس بی‌بی از گلستان سعدی (که چون عزم رفتن کند جان پاک / چه بر تخت مردن چه بر روی خاک) که در جهانگیرنامه نقل شده، به عقیده‌ی ذبیح‌الله صفا متعلق به این دوره است (ر.ک: قاسم مادح، ۱۳۸۰: مقدمه، ۹).

حماسه‌های این دوره، اعم از ملی و تاریخی بازتاب یافته است. در مرحله‌ی سوم از دوره‌ی مغول، این رویکرد نسبت به جنگ‌های ایلخانان با مصر و شام در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی ایرانیان بازتاب گسترده‌تری یافت.

۳-۳. مرحله‌ی سوم: تدوین تاریخ مغول بر اساس تداوم فرمان‌روایی ایرانیان

این مرحله دوران پادشاهی غازان، الجایتو و ابوسعید (۶۹۴ق-۷۳۶ق) و در واقع دوره‌ی ایلخانان مسلمان است. اسلام آوردن غازان که تحت تأثیر شرایط حاکم بر ایران از یک‌سو و تلاش بزرگانی مانند امیرنوروز و شیخ صدرالدین ابراهیم حموی^۱ از سوی دیگر صورت گرفت، آغاز مرحله‌ی تازه‌ای در تاریخ مغول در ایران و تحولات سیاسی خاورمیانه در آستانه‌ی قرن هشتم هجری است. از آن پس، ایرانیان فرمان‌روایان خود را هم‌کیش خویش دانستند و عنوان جهاد علیه کفار از سوی حاکمان عرب مصر و شام نیز کاربردی نداشت. از گزارش‌های مورخان آن دوره به‌ویژه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که از آن پس در تحولات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایران نقش محوری داشت، چنین برداشت می‌شود که مسلمانی غازان صادقانه و از سرایمان بود. اقدامات بعدی غازان در زمینه‌ی گسترش دین اسلام و احترام به خاندان پیامبر اکرم (ص) نیز مؤید آن است (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۲/۷۶-۱۳۷۵). بنابراین، در مرحله‌ی سوم، ایلخانان هم‌مشروعیت سیاسی و هم‌مشروعیت دینی برای حاکمیت بر ایران به‌دست آوردند و از آن پس، گروهی از مورخان، نویسندگان و عالمان دین وظیفه‌ی اساسی خود را در دو زمینه آغاز کردند: اعلام سلطان ایلخانی به‌عنوان پادشاه اسلام و مدافع مسلمانان، و تلاش برای تدوین تاریخ ایلخانان به‌منابه‌ی تداوم دودمان‌های ایرانی و پادشاهی ایران.

در این مرحله، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر بزرگ دوره‌ی غازان و الجایتو، با اقدامات و نگارش آثار متعدد و گردآوری گروهی از پژوهشگران و نویسندگان، میراثی ارزشمند برجای نهاد و گروهی از مورخان نگرش تاریخی وی را ادامه

۱. شیخ صدرالدین ابراهیم از روحانیان بلندپایه‌ی دوره‌ی غازان و فرزند عارف معروف، شیخ سعدالدین محمدبن حموی‌ی جوینی، بود.

دادند. نگرش این مورخان به تاریخ دودمان مغول متفاوت با مورخان نظیر ابن‌اثیر، نسوی، منهج سراج جوزجانی و حتی عطاء‌ملک جوینی است. این مورخان غازان، الجایتو و ابوسعید را در شمار پادشاهان ایرانی قرار دادند. در *تاریخ و صاف* در ذکر جلوس هلاکو، اباقا، ارغون، گیخاتو و بایدو عنوان «خان»، و در مورد غازان، الجایتو و ابوسعید عنوان «پادشاه»، «پادشاه جهان» و «سلطان» آمده است (وصاف، ۱۲۶۹: ۱/۵۲، ۱۰۵ و ۱۳۷، ۳/۲۸۲ و ۳۲۳ و ۵/۶۱۸).

اقدام دیگر این مورخان که در آثار آن‌ها نمود بارزی داشت، تلاش برای همسان‌سازی خاندان هلاکو با شاهان کیانی در برخورداری از فره ایزدی و تأیید آسمانی در امر حکومت بود. اشراف رشیدالدین فضل‌الله بر اسناد و مدارک مغولی و اخباری که از بزرگان مغول دریافت کرده بود، موجب شد تا گزارش‌های مربوط به الوهیت خاندان چنگیز را که در متون مغولی و چینی آمده بود (Rachewiltz, 2006: 4-5)، در *جامع‌التواریخ* به تفصیل روایت کند؛ چنان‌که پیروزی غازان را بر بایدو ناشی از فره ایزدی او قلمداد کرد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۱۲۱۹/۲). در تحقیقات و آثار این گروه از مورخان ایرانی، آگاه کردن ایلخانان از پادشاهان باستانی، به‌ویژه شاهان کیانی جای مهمی در متون حماسی و تاریخی آن‌ها داشت. رشیدالدین فضل‌الله نقش مهمی در این زمینه داشت و این موضوع در *جامع‌التواریخ* و رساله‌های متعدد وی بازتاب یافته است. مورخان دیگر نیز حکایت‌ها و روایت‌های متعددی در این باره نقل کرده‌اند. القاشانی در *تاریخ الجایتو* پس از ذکر شرایط پادشاه عادل و اهمیت عمران و آبادانی در دین زرتشت، به سلطان یادآور می‌شود: «و به داود وحی آمد که قوم خود را نصیحت کن تا ملوک عجم راتهجین و نفرین نکنند، چه ایشان کسانی‌اند که عالم خراب ویران را معمور و آبادان می‌دارند» (القاشانی، ۱۳۸۴: ۴۸).

مستوفی نیز در ابیات فراوانی که با عنوان «پندنامه‌ی رشیدی به دوازده مجلس» سروده، پندنامه‌ی رشیدالدین برای غازان را ذکر کرده و در مجلس اول نصیحت موبد به غازان را آورده است. او ضمن توصیف شیوه‌ی پادشاهی کیخسرو کیانی و وزیر هنرپرورش، گودرز کشواد، به غازان توصیه کرده است: «اکنون که مقام کیخسروی به تو رسیده، رایات

کیخسروی برافراز و بر شیوه‌ی او عمل کن» (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲ / ۱۳۷۰). وی این مقام کیانی را در موارد متعدد دیگر به وی یادآوری کرده است.

اسلام آوردن غازان و گرایش الجایتو به تشیع، مسئله‌ی مصر و شام را در این مرحله از تاریخ دولت ایلخانی از اهمیت بیشتری برخوردار کرد. سیاست‌مداران مورخان ایرانی علاوه بر مشروعیت بخشیدن به ایلخانان به عنوان «پادشاهان اسلام»، بایستبا رجوع به گستره‌ی حاکمیت ایرانیان بر مناطق غربی و عربی در دوره‌ی باستان، جنگ‌های ایلخانان و ممالیک را ادامه‌ی دفاع مشروع ایرانیان قلمداد می‌کردند. آن‌ها با رجوع به روایات پیشدادی و کیانی، به بازآفرینی آن در دل رویدادهای ایلخانان و ممالیک پرداختند. در شاهنامه داستان نبرد دارای بزرگ (داراب)، پادشاه کیانی، با شعیب، سالار تازیان، نقل شده است که به پیروزی ایرانیان انجامید (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱ / ۱۰۸). در داستان فریدون نیز عبور شجاعانه‌ی او از اروندرود و رفتن به سوی بیت‌المقدس در نبرد با ضحاک ذکر شده است (همان: ۳۸). این روایات برای مورخان عصر مغول و حماسه‌سرایانی مانند مستوفی الهام‌بخش بود؛ چنان که او لشکرکشی غازان به شام را با لشکرکشی فریدون به بیت‌المقدس مقایسه کرده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲ / ۱۱۷۰). همچنین در تاریخ و صاف ضمن گزارش جنگ غازان با سپاهیان مصر و شام، ابیات شاهنامه‌ی فردوسی را که در مورد نبرد کاوس کیانی با بربرهای دشت هاماوران است، نقل کرده است (وصاف، ۱۲۶۹: ۴ / ۳۹۶).

مهم‌ترین برنامه‌ی دانشوران و سیاست‌مداران ایرانی در این مرحله، یکی سرودن حماسه‌های تاریخی برای تدوین تاریخ مغول در ایران مطابق با روایات باستانی و دیگری، آغاز شاهنامه‌پژوهشی و نسخه‌برداری هدفمند از شاهنامه در همین راستاست که از زمان فردوسی تا این دوره، بی‌سابقه بوده است. از معروف‌ترین حماسه‌های تاریخی این دوره، *غازان‌نامه* (نوری اژدری)، *ظفرنامه* (حمدالله مستوفی قزوینی)، *دفتر دلگشا* (صاحب)، *شهنشاه‌نامه* یا *چنگیزنامه* (احمد تبریزی) و *تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی* است. *شهنشاه‌نامه* در دوره‌ی سلطان ابوسعید ایلخانی به تقلید از شاهنامه‌ی فردوسی با حدود ۱۸ هزار بیت سروده شد و شامل حوادث تاریخ مغول تا سال ۷۳۸ ق است. *تاریخ منظوم کاشانی* نیز به درخواست غازان براساس *جامع‌التواریخ* رشیدی سروده شد و تاریخ منظوم

مغول را از آغاز دوره‌ی افسانه‌ای آن قوم تا زمان الجایتو در برمی‌گیرد (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۵۹۱ و ۵۵۷). شناخته‌شده‌ترین برنامه‌های شاهنامه‌پژوهی در این دوره نیز طرح عظیم شاهنامه‌بزرگ مغول، نسخه‌برداری شاهنامه‌های کوچک و اقدام حمدالله مستوفی در پژوهش گسترده در شاهنامه‌ی فردوسی است.

غازان‌نامه، دراصل منظومه‌ای است شامل ۸۷۰۹ بیتبر وزن شاهنامه‌ی فردوسی که سراینده‌ی آن، متخلص به نوری، بیش از پنجاه سال پس از مرگ غازان آن را به نظم کشید. در این اثر که به نام و با ستایش سلطان اویس جلایری آغاز می‌شود، گویی هدف اصلی سراینده، بازآفرینی دوران کیانیان در عهد ایلخانی، به‌ویژه دوره‌ی غازان بوده است. این منظومه در میان سایر حماسه‌های عصر مغول باوجود تعداد کمتر ابیات آن، بیشترین کاربردها از عنوان کیان و راه و رسم کیانی را دارد. درمجموع، سراینده‌ی اثر ۱۷۸ بار این عنوان را برای ایلخانان، به‌ویژه غازان به کار می‌برد؛ ضمن اینکه این کاربرد گسترده از عنوان کیانی برای غازان فقط در صورت ابیات نیست. سراینده با آگاهی از ویژگی‌های عصر کیانی، در موارد متعدد ضمن رویدادنگاری دوره‌ی غازان، اقدامات وی را با منش و روش حاکمیت کیانیان تطبیق می‌دهد (نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۱۳۹). همچنین، بیشترین کاربرد نام شاهان اساطیری و حماسی ایران در *غازان‌نامه* مربوط به کیخسرو کیانی است که غازان را در جایگاه او قرار می‌دهد. گاهی نیز روایاتی برای غازان خلق می‌کند که الگوبرداری از روایات دوره‌ی کیانی در *شاهنامه* است؛ چنان‌که در *شاهنامه* داستان بیژن و منیژه از داستان‌های عصر کیانی نقل شده و در بیتی از داستان به نقل از بیژن آمده است:

سیاوش نیم نر پری زادگان از ایرانم از تخم آزادگان

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/ ۶۱۰)

در *غازان‌نامه* نیز داستانی شبیه بیژن و منیژه برای غازان و در خواب دیدن دختر مهرباب پرداخته، آن بیت شاهنامه را این‌گونه نقل می‌کند:

از ایرانم زمینم ز آزادگان کیان‌زاده و نیز نامم غزان

(نوری اژدری، ۱۳۸۱: ۷۶)

در *غازان‌نامه* نبرد غازان با شاهان مصر و شام روشن‌تر از هر متن تاریخی و حماسی دیگری در این دوره، تداوم نبردهای کیانیان با دشمنان ایران تعبیر شده است؛ ضمن اینکه بخش زیادی از *غازان‌نامه* به تحولات مربوط به مصر و شام اختصاص دارد. به‌ظاهر، یکی از اهداف این حماسه‌ی تاریخی، تدوین روایتی از نبردهای غازان با مصریان بر مبنای روایت ملی جنگ‌های کیانیان با دشمنان بوده است؛ چنان‌که در سایر حماسه‌های تاریخی این دوره تقاضای باج و خراج غازان از مصریان به‌شبهه‌ی پادشاهان کیانی ذکر نشده؛ اما در *غازان‌نامه* زیر عنوان نامه‌نوشتن غازان به ملک‌ناصر، مصریان را گروهی فاقد رأی و هوش و دادگری و راه‌ورسم کیانی دانسته و از قول غازان به سلطان مصر نوشته است که از زمان کیتباد کیانی تاکنون، ستمگری مانند او به‌جود نیامده و نژاد او از شاهان نیست؛ پس باید به ایران باژ و ساو فرست و ناصر نیز به «رسم فرعونی» به غازان پاسخ داده است:

به دفترنگه کن که مصری نژاد به تخت کیان باژ هرگز نداد

چه جویی از این مرز ویران خراج چه نازی به گنج و به تخت و به تاج

(نوری ازدری، ۱۳۸۱: ۲۷۴-۲۷۶)

پس از نبردهای طولانی آن‌ها:

همان کرد با شامیان شه ز کین که رستم به گردان توران‌زمین

(همان: ۲۹۵)

حماسه‌ی تاریخی *دفتر دلگشا* اثر دیگر این مرحله از تاریخ دوره‌ی ایلخانی است که در سال ۷۲۰ق فردی به‌نام صاحب در تاریخ ملوک شبنکاره^۱ سروده است. این حماسه‌ی تاریخی در شناخت تحولات سیاسی فارس، به‌ویژه خاندان شبنکاره در آستانه‌ی هجوم مغول ارزش فراوانی دارد. سراینده‌ی *دفتر دلگشا* خود را احیاگر مراسم فردوسی می‌داند و علت سرودن این حماسه را نیز خواب دیدن فردوسی و توصیه‌ی او به تداوم راه وی و جلوگیری از فراموش شدن هدف *شاهنامه* اعلام می‌کند (صاحب، ۱۹۶۵: آ-۳). سراینده‌ی

۱. از میانه‌ی قرن پنجم هجری در شرق ولایت فارس، میان فارس و کرمان و خلیج فارس که به‌نام طایفه‌ای از کردان ساکن در آنجا شبنکاره خوانده شد، حکامی بر سر کار آمدند که به ملوک شبنکاره یا به‌نام مرکز آن، امرای ایگ شهرت داشتند. آن‌ها نسب خود را به اردشیر بابکان و منوچهر پیشدادی می‌رسانند.

دفتر دلگشا که هم در صورت وهم در معنا متأثر از شاهنامه‌ی فردوسی است، در موارد متعدد هدف خود را بازآفرینی دوران شکوه ایرانیان می‌داند که از سوی فردوسی به وی محول شده است (همان: ب-۷۹). در این اثر نیز دیالکتیک ایران و توران از موضوعات محوری است؛ چنان‌که در داستان نگریستن قطب‌الدین شهبانکاره در جام گیتی‌نمای و پیش‌بینی دشواری‌های آینده‌ی ایران می‌سراید:

بیابند از آن سو سواران چین سپاهی کران تا به ایران زمین
ز شمشیر ترکان کشورگشای نه کشور بماند نه لشکر به جای
نه بس روزگاری برآید به این که ویران شود مرز ایران زمین
و در ادامه آرزوی خود را این‌گونه اعلام می‌کند:

خوشا روزگاری که ایرانیان دگر برکشند اختر کاویان

(همان: آ ۲۹)

اهمیت این اثر در ارتباط با موضوع مورد بحث، احیای فرهنگ و آرمان کیانی در حماسه‌ای تاریخی - محلی در قرن هشتم هجری (مرحله‌ی سوم) است.

حماسه‌ی تاریخی *ظفرنامه*، اثر حمدالله مستوفی، یکی از مفصل‌ترین منظومه‌های قرن هشتم هجری است. این اثر در سایه‌ی آثار دیگر حمدالله مستوفی تاکنون مغفول مانده؛ در حالی که صرف‌نظر از اطلاعات تاریخی آن، در شناخت ذهنیت و آگاهی تاریخی نخبگان ایرانی عصر مغول اهمیت فراوان دارد. مستوفی *ظفرنامه* را در سال ۷۳۵ ق یکسال پیش از مرگ ابوسعید، آخرین سلطان بزرگ ایلخانی، به پایان برد. *ظفرنامه* به سه بخش اسلامی (عرب ۲۵ هزار بیت)، احکامی (عجم ۲۰ هزار بیت) و سلطانی (مغول ۳۰ هزار بیت) تقسیم شده که مهم‌ترین بخش آن مربوط به تحولات دوره‌ی مغول (سلطانی) است. امتیاز مستوفی در مقایسه با سایر حماسه‌سرایان این دوره در این است که او در *ظفرنامه* نه تنها به بازآفرینی عصر حماسی ایران کهن و انطباق آن با شاهان ایلخانی پرداخته که براساس آن می‌توان سیر تحول تاریخ مغولان از قومی غارتگر به شاهان مدافع ایران را دید؛ بلکه او نخستین و مهم‌ترین پژوهشگر *شاهنامه* طی چند قرن پس از فردوسی نیز شناخته می‌شود. او در ابتدای *ظفرنامه* اهمیت پژوهش در *شاهنامه* را از آنجا می‌داند که طی زمانی دراز،



اشتباهات زیادی در نسخه‌پردازی‌های شاهنامه صورت گرفته و گذشت روزگار آن را زیر و زبر کرده است؛ بنابراین مروت نبود که بر اثر «جهل ناراستان» داستان شاهنامه دچار کج‌فهمی شود. وی شش سال نسخه‌های متعدد شاهنامه را دیده و بررسی کرده و در کنار ظفرنامه، نسخه‌ای درست از آن حماسه‌ی ملی فراهم کرده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۷/۱). تحقیقات گسترده‌ی او در مورد شاهنامه موجب شد تا به تشویق دوستانش، حماسه‌ای به تقلید از فردوسی بسراید که از ظهور اسلام و ورود اعراب به ایران - یعنی جایی که شاهنامه به پایان می‌رسد - آغاز شود و تا زمان حیات سراینده ادامه یابد. مستوفی در حاشیه‌ی ظفرنامه، نسخه‌ی خودش را از شاهنامه نوشته که در انتها پس از اتمام ظفرنامه، باقی ابیات شاهنامه در متن نوشته شده است.

همچنان که بیشترین ابیات شاهنامه به کیانیان اختصاص دارد، بیشترین ابیات ظفرنامه نیز به تاریخ مغول نظر دارد؛ همچنان که بیشترین کاربرد نام ایران و معروف‌ترین ابیات شاهنامه در مورد دفاع از ایران در بخش کیانیان است، بیشترین کاربرد نام ایران در ظفرنامه نیز مربوط به بخش مغول است. از مجموع ۸۲۷ بار تکرار نام ایران، ایرانیان، ایران‌زمین و شهر ایران (ایران‌شهر) در ظفرنامه، بخش مغول به تنهایی بیش از دوبرابر هر دو بخش عجم و عرب را در برمی‌گیرد؛ ضمن اینکه نیمی از موارد به کارگیری نام ایران و ایران‌زمین در بخش عجم مربوط به تحولات دوره‌ی خوارزمشاهی تا هجوم مغول است. به عبارت دیگر، در ظفرنامه هر چه دوره‌ی مغول در ایران نزدیک‌تر می‌شویم، احیای نام ایران و ابیات حماسی در مورد آن بیشتر دیده می‌شود و با حاکمیت ایلخانان به ویژه دوره‌ی غازان، الجایتو و ابوسعید، آن‌ها به مدافعان ایران و یادآور شاهان کیانی تبدیل می‌شوند.

مستوفی که در بیان هجوم چنگیز به ایران - چنان که خود می‌گوید - از جهانگشای جوینی استفاده کرده، بسیار صریح‌تر از او دیالکتیک ایران و توران را تدوین کرده است. تمام فضای حاکم بر ظفرنامه در ذکر داستان چنگیز تا زمان مرگ او، روایت جنگ‌های تورانیان با ایرانیان است. او در مورد تصرف شهر توس توسط مغولان به فرمان‌دهی تولوی، روایتی بدیع نقل کرده است مبنی بر اینکه مغولان این شهر را بیشتر از شهرهای دیگر ویران کردند و تولوی نیز به تربت فردوسی بی‌حرمتی کرد؛ زیرا او تورانیان را زبون کرده بود. در



ادامه، گفته است که پس از آن ویرانی و کشتار و رفتن تولوی، یکی بر سر قبر فردوسی رفت و روی آن نوشت:

سرازگور بردار و ایران بین به کام دلیران توران زمین

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۳۶)

اقدام مستوفی در نسخه‌برداری از شاهنامه و سپس تقلید از آن، در امتداد طرح وسیع و حساب‌شده‌ای صورت گرفت که پژوهشگران و مورخان ایرانی از یک سو برای احیای فرهنگ شاهنامه و از سوی دیگر برای مشروعیت بخشیدن به خاندان مغول در ایران انجام دادند (سودآور، ۱۳۷۴: ۱-۲). نتیجه‌ی این طرح، تدوین و مصورسازی شاهنامه‌ای است که به نام شاهنامه‌ی بزرگمغول یا شاهنامه‌ی دموت (نام عتیقه‌فروشی که در پاریس مینیاتورهای آن را جدا کرد و به فروش رساند) معروف شده است. به دلیل حمایت دربار ایلخانی از این طرح و اینکه برای ایلخانان فراهم شده بود، عنوان دقیق‌تر آن را همان شاهنامه بزرگ مغول می‌دانند (Soucek, 2011:1). این شاهنامه حاصل تلاش گروهی از محققان و مورخان نظیر حمدالله مستوفی و ابوالقاسم کاشانی، ادیبان و نقاشان دربار ایلخانی بود که با هدایت غیاث‌الدین محمد رشیدی، وزیر سلطان ابوسعید، به‌انجام رسید. درمورد زمان دقیق اجرای این طرح مهم دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. سودآور از آن به‌عنوان شاهنامه‌ی ابوسعیدی یا ابوسعیدنامه یاد کرده و معتقد است در زمان سلطان ابوسعید انجام شده است (Soudavar, 1996:1)؛ اما گرابر و بلر آن را محصول مدیریت غیاث‌الدین محمد رشیدی در اواخر دوره‌ی ابوسعید و هنگامی که وی مشغول برنامه‌ریزی برای جانشینی آریپاخان بود، می‌دانند. از نظر آن‌ها، این اقدام زمانی به اجرا درآمد که غیاث‌الدین محمد رشیدی احساس کرد سرنوشت کشور و دولت عملاً در دست اوست و او باید وظیفه‌ی خود را در مقام سیاست‌مدار ایرانی انجام دهد. ضمن اینکه نقش ابوسعید را در نسخه‌برداری از شاهنامه‌ای دیگر، مانند شاهنامه‌ی بزرگ مغول یادآوری کرده‌اند (Grabar & Blair, 1980:48-49).

اهمیت شاهنامه بزرگ مغول از سه جهت مورد توجه قرار گرفته است: هنری، تاریخی و فردی. از نظر هنری، مهم‌ترین نسخه‌ی مصور شاهنامه تا آن زمان و نمونه‌ی

منحصربه‌فردی از نقاشی ایرانی است. از نظر تاریخی، بازتاب‌دهنده‌ی نقطه‌ی عطف و «لحظه‌ای فرهنگی» است که گروهی از دانشوران به سرپرستی وزیری آگاه و روشن‌بین، از متن حماسه‌ی ملی ایرانیان الگویی برای رویدادهای زمان خود استفاده می‌کنند. از نظر فردی، این نسخه از شاهنامه با چهره‌ی غیاث‌الدین محمد رشیدی شناخته می‌شود. از او به‌عنوان «یک مرد رنسانسی» شبیه دانشوران رنسانس ایتالیا یاد شده است که از سنت ایرانی، آموزش و آگاهی تاریخی‌اش در جهت خلق یک اثر هنری با هدف تداوم فرهنگ ایرانی از دل حماسه‌ی ملی بهره برد (Ibid: 52-54).

در این اثر کهدوین و تکمیل آن سال‌ها به درازا کشید، تصاویری بدیع در متن شاهنامه به نمایش درآمده که هم‌زمان با داستان شاهنامه، رویدادی مهم از تاریخ مغول را بازتاب می‌دهد. بنابراین، اهمیت این شاهنامه نه تنها به دلیل ارزش هنری آن، بلکه انعکاس فضای فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن دوره است (Soudavar, 1996: 1-3). برای نمونه، در این شاهنامه رستم پهلوان ایرانی، در حالی به تصویر کشیده شده که ردای چینی-مغولی به تن دارد (Ibid: 3). در جای دیگر این شاهنامه، با هماهنگ‌سازی متن شاهنامه و تصویر ضحاک، بر ریشه‌ی عربی او تأکید شده که بازتاب دیدگاه نویسندگان و سیاست‌مداران ایرانی دوره‌ی ایلخانان در مورد عباسیان است (Ibid: 11-13)؛ ضمن اینکه فضای پرتنش میان ایلخانان و ممالیک نیز بر این موضوع بی‌تأثیر نبوده است.

در یکی از بارزترین نمونه‌های احیای شاهان کیانی، در تصویری با نام «کیخسرو در کاخ در آذرگشسب»، با اباقا انطباق داده شده است. چنان‌که ذکر شد، اباق‌خان در آذربایجان روی خرابه‌های آتشکده‌ی آذرگشسب بر بلندی کوه که به تخت سلیمان معروف است، کاخ خود را بنا کرد (TKS H2 153, Fol.55a:www.soudavar.com). این اقدام اباقا را مورخان ایرانی به گونه‌ای تعبیر کرده‌اند که گویی اباقا احیاگر عهد کیخسروی است. آغاز نبردهای ایلخانان با جغتاییان در دوره‌ی اباقا و شدت نبردها با اردوی زرین و ممالیک در این انطباق‌سازی نقش مهمی داشت. در تصویر دیگر که مربوط به کیکاوس و حمله به دیوان مازندران است، فتح گیلان توسط الجایتو با فتح مازندران به‌دست کیکاوس منطبق شده است (Grabar & Blair, 1980: 89). تصاویر دیگری نیز از

این شاهنامه و شاهنامه‌های دیگر این دوره وجود دارد که در آن‌ها سیمای مغولی به قهرمانان روایات ایرانی داده‌اند. در تصویر مربوط به ماجرای کشتن ایرج به دست سلم و تور، چهره و ردای مغولی به این سه برادر داده شده است (Ibid: 68). این تصاویر و روایات تاریخی دیگر در این دوره پاسخی به این پرسش است که چرا خاندان چنگیز با خاندان فریدون مقایسه شده است. فریدون جهان را بین پسرانش تقسیم کرد و تورانیان و ایرانیان از یک خاندان بودند؛ همچنان که چنگیز به تقسیم جهان پرداخت و جغتاییان و ایلخانان از یک خاندان بودند.

علاوه بر شاهنامه‌ی بزرگ مغول، در این دوره از تاریخ ایلخانی شاهنامه‌های دیگر از جمله شاهنامه‌های موسوم به کوچک- به دلیل مینیاتورهای کوچک آن- در مراکزی مانند اصفهان و شیراز نسخه‌برداری و مصورسازی شدند. در برخی نقاشی‌های این شاهنامه نیز ایده‌ی انطباق‌سازی در شاهنامه‌ی بزرگ دیده می‌شود. در یکی از نخستین شاهنامه‌های کوچک، تصویر فریدون و همراهانش با سیما و ردای مغولی نقاشی شده است (Kadol, 2009:202).

به هر حال، این دوره از تاریخ مغول در ایران، یعنی نیمه‌ی اول قرن هشتم هجری/ چهاردهم میلادی، دوره‌ی «انقلاب در نسخه‌برداری از شاهنامه» خوانده شده است (Ibid: 198). سه یا چهار نسخه از شاهنامه‌ها در تبریز، پایتخت ایلخانان، تولید شد که رشیدالدین فضل‌الله با حمایت گسترده از هنرمندان در فراهم کردن آن‌ها نقش اساسی داشت (Grabar & Blair, 1980:VII). چهار نسخه از شاهنامه‌های کوچک در مدتی کوتاه در دربار محمودشاه اینجو (۷۳۶ق) و پسرش مسعودشاه (۷۴۳ق) در شیراز تولید شد. آن‌ها به دربار ایلخانی آمدوشد داشتند؛ ضمن اینکه آل اینجو در علاقه به فرهنگ ایران و علایق باستانی شهره بودند. گزارش ابن بطوطه (۱۳۴۸: ۱/ ۲۲۶) نشان می‌دهد که چگونه ابواسحق طی اقدامی تبلیغاتی و گسترده، به ساخت بنایی به تقلید از کاخ کسری در شیراز مبادرت کرد.

۴. نتیجه‌گیری

دوره‌ی ایلخانان یکی از برجسته‌ترین دوره‌های تاریخ ایران از نظر بازنگری به گذشته‌ی باستانی، به‌ویژه عصر داستانی کیانیان است. با آنکه در تاریخ ایران بعد از اسلام، مورخان و حماسه‌سرایان همواره در شیوه‌ی کشورداری و افتخار سروری بر جهانیان به دوره‌های اساطیری و باستانی ایران رجوع داشتند و شاهان زمانه را با آن‌ها مقایسه می‌کردند، در هیچ‌یک از مراحل تاریخی ایران دوره‌ی اسلامی، رویکرد منسجمی از تکوین تا تکامل این انطباق‌سازی مانند دوره‌ی ایلخانان دیده نمی‌شود. مورخان و حماسه‌سرایان ایرانی با دیدن شباهت‌های میان دوره‌ی هجوم مغول به ایران با هجوم اقوام صحراگرد باستانی و همچنین، حاکمیت ایلخانان بر قلمرو ایران که بسیار با محدوده‌ی سرزمین باستانی ایرانیان مطابق بود، در روایات خود از هجوم مغول تا تأسیس دولت ایلخانان، نخست گزارشی حماسی از مقاومت ایرانیان به‌دست دادند و مغولان را در سیمای تورانیان معرفی کردند و سپس با پذیرش ایلخانان به‌عنوان حاکمان ایران‌زمین، آن‌ها را بر جای کیانیان و مدافعان ایران و ارزش‌های آن قرار دادند. در مرحله‌ی سوم و پس از اسلام آوردن ایلخانان، تدوین تاریخ مغول در ایران براساس تاریخ‌نگاری دودمانی ایرانیان از عصر جهان‌شاهی پیشدادیان تا دوره‌ی حاکمیت ایلخانان روند همه‌جانبه‌ای به خود گرفت و در اقدامی بی‌سابقه از زمان فردوسی، شاهنامه‌پژوهی و نسخه‌برداری از شاهنامه در کنار حماسه‌سرایی، این بار برای مشروعیت‌بخشی به شاهان ایلخانیی‌متابه‌ی جانشینان کیانیان در ایران گسترش یافت. بیشترین فعالیت آن‌ها در این زمینه، انطباق ایلخانان با کیانیان در حماسه‌های تاریخی این دوره است که در ذکر رویدادهای دوره‌ی ایلخانی، به‌ویژه پیکارهای آن‌ها با همسایگان - اولوس جغتای و شاهان مصر و شام - نمود یافت. همچنین، دانشوران و نقاشان ایرانی با تصویرسازی از رویدادهای شاهنامه با سیمای مغولان، ایلخانان را به‌گونه‌ای معرفی کردند که گویی مانند ساسانیان، رسالت بازآفرینی دوره‌ی کیانی از پیش به آن‌ها محول شده بود.

منابع

- ابن بطوطه، شرف‌الدین ابو عبدالله (۱۳۴۸). **سفرنامه یابن بطوطه (رحله‌ی ابن بطوطه)**. ترجمه‌ی محمدعلی موحد. ۲ ج. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- احمدی، بابک (۱۳۸۷). **رساله‌ی تاریخ جستاری در هرمنوتیک تاریخ**. تهران: نشر مرکز.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳). «بحران هویت ملی و قومی ایران» در **ایران هویت، ملیت، قومیت** (مجموعه‌مقالات). به کوشش حمید احمدی. تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی. صص ۱۷۰-۱۳۳.
- اصفهانی، علی بن ابی حفص (۱۳۸۲). **تحفة الملوک**. تصحیح علی‌اکبر احمدی دارانی. تهران: میراث مکتوب.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۶). **تاریخ بلعمی** (ترجمه‌ی تاریخ الرسل و الملوک، محمد جریرین طبری). تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
- بناکتی، ابوسلیمان داود (۱۳۴۸). **تاریخ بناکتی، روضة‌اولی الالباب فی معرفة‌التواریخ و الانساب**. به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲). **نظام‌التواریخ**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- پرو کوپپوس (۱۳۶۵). **جنگ‌های ایران و روم**. ترجمه‌ی محمد سعیدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن (۱۳۹۰). **خطوط برجسته‌ی داستان‌های ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه‌ی سنجش و استنباطات**. تهران: اساطیر.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۸۵). **شاهنامه‌ی ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران**. ترجمه‌ی محمود هدایت. تهران: اساطیر.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۷). **تاریخ جهانگشا**. تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. ۳ جلد در ۱ جلد. تهران: هرمس.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا / ۱۷۷

- حیدری، محمد (۱۳۸۳). «هویت و امنیت ملی» در **مبانی نظری هویت و بحران هویت**. به‌اهتمام علی‌اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۴). **اوستا، پشت‌ها**: ۱۹: ۷۵-۷۴. ج ۱. تهران: مروارید.
- رشیدالدین فضل‌اله همدانی (۱۳۷۳). **جامع‌التواریخ**. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. ج ۲. تهران: نشر البرز.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۷۴). «ظفرنامه و شاهنامه‌ی مستوفی». **ایران‌شناسی**. س ۷. ش ۴. صص ۷۵۲-۷۶۱.
- سیفی هروی، سیف‌بن محمد (۱۳۸۵). **تاریخ‌نامه‌ی هرات**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: اساطیر.
- صاحب (۱۹۶۵). **دفتر دلگشا**. عکس نسخه‌ی خطی. مقدمه و توضیحات رسول هادی‌زاده. مسکو: اداره‌ی انتشارات دانش، شعبه‌ی ادبیات خاور.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). **شاهنامه**. ج ۲. تهران: هرمس.
- قاسم مادح (۱۳۸۰). **جهانگیرنامه**. به‌کوشش سیدضیاءالدین سجادی. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی / دانشگاه مک‌گیل.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد (۱۳۸۴). **تاریخ اولجایتو**. به‌اهتمام مهین همبلی. تهران: علمی و فرهنگی.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰). **ایران‌نامه‌ک**. و. ۲. تهران: هرمس.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۱). **کیانیان**. ترجمه‌ی ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه (۱۳۸۷). **امپراطوری صحرانوردان**. ترجمه‌ی عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۸۷). **یادگار زیریران: متن پهلوی با ترجمه‌ی فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه**. تهران: اساطیر.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۵). **مسائل عصر ایلیخانان**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷). **ظفرنامه**. به‌انضمام شاهنامه‌ی ابوالقاسم فردوسی. تصحیح حمدالله مستوفی، چاپ عکس از روی نسخه‌ی خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه‌ی



- بریتانیا (Or, ۲۸۳۳). زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی ایران، وین، انتشارات آکادمی علوم اتریش ۱۹۹۹م.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰). **مروج الذهب ومعادن الجوهر**. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳). «هویت، تاریخ و روایت در ایران» در **ایران هویت، ملیت، قومیت** (مجموعه مقالات). به کوشش حمید احمدی. تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی. صص ۲۵-۵۱.
- ملویل، چارلز (۱۳۸۷). «از آدم تا اباقا (برقراری ترتیب تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی)». ترجمه‌ی محمدرضا طهماسبی. **آینه‌ی میراث**. دوره‌ی جدید. س ۶. ضمیمه‌ی ۱۴.
- منہاج سراج جوزجانی، عثمان بن محمد (۱۳۸۹). **طبقات ناصری**. تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۲. تهران: اساطیر.
- مؤذن جامی، محمد مهدی (۱۳۸۸). **ادب پهلوانی مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه‌ی ایران از زرتشت تا اشکانیان**. تهران: ققنوس.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری (۱۳۸۵). **نقش‌الاصدور**. تصحیح امیر حسن یزدگردی. تهران: توس.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۴۸). **تنسوخ‌نامه‌ی ایلخانی**. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظامی گنجوی، جمال‌الدین الیاس بن یوسف (۱۳۸۴). **کلیات نظامی گنجوی**. تصحیح وحید دستگردی. ج ۱ و ۲. تهران: نگاه.
- نوری اژدری (۱۳۸۱). **خازان‌نامه‌ی منظموم**. به کوشش محمود مدبری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وصاف‌الحضرة، فضل‌الہ بن عبد‌الله شیرازی (۱۲۶۹). **تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار** (تاریخ و صافدر احوال سلاطین مغول). به‌اهتمام محمد مهدی اصفهانی. ۵ جلد در ۱ جلد. بمبئی.

- Armstrong, JohnA. (1982). *Nations before Nationalism*. University of North Carolina Press: Chapel Hill, NC.
- Huff, Dietrich (2006). "The Ilkhanid Palace at Takht-i Sulayman: Excavation Results" in *Beyond the Legacy of Genghis Khan*. Edited by Linda Komaroff & Brill Leiden. Boston. Pp. 94- 110.
- Kadol, Yuka (2009). *The Art of Mongol Iran*. Edinburgh: University Press, Ltd.
- Lane, George (2003). *Early Mongol Rule in Thirteenth-century Iran a Persian Renaissance*. London and New York: Routledge Curzon.
- Rachewiltz, Igorde (2006). *The Secret History of the Mongols A Mongolian Epic Chronicle of the Thirteenth Century*. Vol. 1. Boston: Brill, Leiden.
- Soucek, Priscilla (November 2011).
<http://www.iranicaonline.org/demotte-sah-nama>, 2013.
- Gnoli, Gherardo (1989). *The Idea of Iran an Essay on its origin*. Roma Istituto Rerum Mediorum et Extremorum Orientis.
- Grabar, Oleg & Sheila Blair (1980). *Epic Images and Contemporary History, The Illustrations of the Great Mongol Shahnama*. The University of Chicago Press.
- Soudavar, Abolala (1996). "The Saga of Abu-said Bahador Khan: The Abusaidnameh" in *The Court of the Ilkhanids 1290-1340: The Cultural and Intellectual Milieu*. J. Raby and T. Fitzgerald (Eds.). Oxford.
- Soudavar, Abolala, www.soudavar.com.